

بررسی و ترجمه آزاد مبحث

انفال

نوشته آیت الله العظمی منتظری



آیة الله محمدی گیلانی

حکم انفال و تصرف در آن

در حکم انفال و تملک و تصرف در آن خصوصاً در عصر غیبت امام عصر - عجل - الله تعالی فرجه الشریف - است که در ضمن مسائلی متعرض می شویم:

۱ - بر اهل بصیرت پوشیده نیست که همه اموال و املاک، اولاً و بالذات ملک خداوند متعال است، و باری تعالی مالک وجود و هستی ما و همه چیزها و اموال است بملکیت حقیقه و تکوینیه (تأعتبر به و مقولیه) و همه هستی قائم به اوست، و بر همه موجودات محیط است با احاطه قیومیت، و همه موجودات بتمام ذواتشان و واقعیت وجودشان، عین تعلق و ربط به باری تعالی هستند و معنای ملکیت حقیقی (در مقابل ملکیت مقولی و اعتباری) همین است که بیان کردیم.

و اما ملکیت ما نسبت به اشیا (غیر قوا

و آلات نفسانی و غیر ملکیت مقولی) ملکیت اعتباری محض است، و آن یک - تسووع اختصاصی است که در سطح معیشت و روابط اجتماعی، عملاً اعتبار می کنند و تسووع مقدس نیز در موضوعات و شروط مخصوصه مورد اعتبار قرار داده است که اثر آن جواز تصرفات است.

و شاید اساس ملکیت اعتباری نیز مرتبهای از ملکیت تکوینی باشد، زیرا نظام تشریح صحیح آن نظامی است که منطبق بر نظام تکوین باشد و چنانکه انسان تکویناً مالک قوای نفسانی و آلات فعل و عمل خویش در شعاع ملکیت تکوینی خداوند متعال می باشد فرآورده های فعالیت وی نیز به تبع ملکیت حقیقی نسبت بقوا و ادوات فعلش، ملکاو و به وی اختصاص دارد. بنا بر این محصول افعال و نتایج اعمالش از قبیل احیا، زمین و حيازت مباحات، و آثار صنعتش در مواد

اولیه، ملک او بوده و زمین احیا شده، و اشیا مورد حيازتش و مصنوعات وی در پرتو کار و عمل و صنعی که روی آنها انجام داده است به وی اختصاص دارند که می توانند شخصاً بهره برداری یا مورد معامله و معاوضه قرار دهد یا ببخشد یا به ارض به دیگری منتقل شود.

و لازم بیان مذکور این است که هر چیزی که متعلق عمل و صنع وی واقع نگردیده مانند دریاها و بیابانها و بیشه ها و معبرهای سیل و کوهها و معدنها و نظائر اینها بلکه غنیمت های جنگی، ملک وی نمی باشد و کلابه خداوند متعال تعلق دارد و در طول ملکیت حقیقی، به رسول الله - صلی الله علیه و آله - اختصاص دارد، پس انفال چنانکه به مقتضای کتاب و سنت و اجماع متعلق به خداوند متعال و رسول الله است، بحسب اعتبار عقل نیز متعلق به جناب مالک الملوک - تبارک و تعالی - و رسول الله است و به مقتضای اخبار کثیره متواتره بعد از رسول الله متعلق به امام قائم مقام آنحضرت است که طبق تشخیص در مصلحت

امامت و امت مصرف می نماید و اخبار بسیاری در این زمینه قبلا نقل نمودیم ، مراجعه شود .

ولی در خبر حریر از محمد بن مسلم است که گفت :

" سمعت ابا عبد الله - عليه السلام - يقول و سئل عن الانفال : فقال : كل قرية يهلك أهلها او يجلون عنها في نفل لله - عزوجل - نصفها يقسم بين الناس و نصفها لرسول الله - صلى الله عليه و آله - فما كان لرسول الله فهو للأمام ."

- شنیدم که امام صادق - علیه السلام -

در پاسخ سؤال از انفال می فرمودند : هر آبادی که اهل آن هلاک گردیده اند و یا از آنجا کوچ کرده اند ، چنین آبادی ها نفل و متعلق به خداوند - عزوجل - است نصف آن بین مردم تقسیم می شود و نصف دیگرش متعلق به رسول الله - صلى الله عليه و آله - است و آنچه از آن رسول الله است به امام تعلق دارد ، و نظیر این خبر است خبری که عباسی از حریر نقل کرده که احتمال می رود هر دوی آنها یک خبر باشد ولی لفظ " محمد بن مسلم " از خبر دوم ساقط شده باشد .

باید خبر مزبور طوری تاویل شود به این معنا که مراد از تقسیم نصف بین مردم از باب تفضل است ، یا بر تقیه حمل شود چنانکه در حدائق احتمال داده است یا به واسطه مخالفت با اخبار کثیره و اجماع طرحت گردد .

و حمل نمودن آیه انفال بر متارکست بین خداوند متعال و رسول الله - صلى الله عليه و آله - که سهم خداوند متعال بین مردم تقسیم شود و سهم دیگر مختص به رسول الله باشد ، مخالف است با اجماع و اخبار ، مضافا به اینکه در خبر معاذ از امام صادق - عليه السلام - است که فرمودند :

" هر حقی که برای خداوند است همانا به ولی او تعلق دارد ."

و آنچه که مشکل را آسان می کند همانا بهانی است که متکررا ذکر نمودیم که فی و انفال ، متعلق به شخص امام نیست بلکه از

سخن اموال عمومی و متعلق به منصب امامت است که ناچار در مصالح امامت و امت مصرف می شود ، پس مصالح امت و مردم از موارد مصرف انفال است و شاید مراد از نصف در دو خبر مذکور ، جزئی از انفال باشد نه نصف حقیقی ، نظیر آنچه که در باب خمس گفتیم که سهم سادات عظام - کثر الله تعالی نسلهم - نصف حقیقی خمس نیست بلکه مجموع خمس حق وحدانی است که به امام تعلق دارد ولی او می باستی به وسیله خمس نیازمندیهای سادات محترم را رفع نماید ، و نظیر این مطلب در آیه فی (اموالی که بدون کارزار از کفار عاید میشود) در سوره حشر ملاحظه می شود که ایتام و مسکینان و ابن سبیل و بعدا فقرا مهاجرین را در فی ذی نفع بحساب آورده است در صورتی که فی به مقتضای اخبار و فتاوی ، همگی متعلق به رسول الله - صلى الله عليه و آله - و بعد از آنحضرت به امام (ع) تعلق دارد . مراجعه شود به آنچه ما در تقسیم خمس بیان نموده ایم .

۲ - جائز نیست عقلا و شرعا تصرف در مال امام - عليه السلام - از قبیل خمس و انفال مگر به اذن آن بزرگوار ، زیرا مقتضای مال غیر بودن حرمت تصرف است ، پس اگر کسی تصرف در مال آنجناب بدون اذن حضرتش کند غاصب است و چنانچه سال منسوب فائده و نمائی داشته باشد ، ملک امام - عليه السلام - است و در این حکم ، فرقی نیست بین حضور و غیاب امام (ع) و اگر از ناحیه ائمه اطهار (علیهم السلام) تحلیل برای شخصی یا در عصری یا مطلقا به ثبوت برسد بدیهی است که تحلیل مفروض خوداذنی است از ناحیه مقدسه آنان و در اینصورت از بحث موضوعا خارج است .

و اینک بحث ما در همین جهت است که از ناحیه مقدسه آنان تحلیل یعنی حلیمت خمس و انفال مطلقا یا فقط در عصر غیبت یا در مناخک و ساکن و متاجر یا در مناخک فقط یا در انفال و سهم امام از خمس - نه سهم سادات - به ثبوت رسیده است یا اصلا

تحلیلی ثابت نگردیده است ؟ و جوهی بلکه اقوالی در این مسئله هست .

قبل از ورود به بحث می گوئیم : خمس چنانکه پیش از این گذشت ، یک شیعیه مالیات و حق مالی است که در اسلام مقرر گردیده است و در روایتی که در رساله محکم و مشابه نقل شده است از آن به " وجه الاماره " تعبیر شده یعنی مالی که در جهت زعامت و فرمانرمانی تعیین شده است و غرض از تشریح آن - چنانکه تعبیر مذکور نشان می دهد - اداره شئون امامست و حکومت اسلامی است که از شاخه های این شئون رفع نیازمندی سادات عظام است که از شاخه های شجره مبارکه رسالت می باشد . و اما انفال ، اموال عمومی است که خداوند متعال برای بشر آفریده و زمام اختیار آن را در دست امام - عليه السلام - قرار داده است که در مصالح امامت و امت بر طریق عدالت بهره برداری کند ، و روشن است که نوع آدمی در حیات و معات از آن بی نیاز نیست بلکه پایه های اساسی زندگی و معیشت بنی آدم بر آن استوار و بقا آنان در گرو آن است .

ضرورت حکومت اسلامی

در زمان غیبت

ممکن است گفته شود : چون در زمان غیبت بر مسلمین واجب نیست که حکومت اسلامی مجری احکام اسلام و حدودش تأسیس نمایند بلکه زمان غیبت زمان هرج و مرج است اگر چه به درازا بکشد و در چنین امتدادی از زمان ، اسلام مردم را مهمل و رها نموده تا آنکه حضرت ولی الله منتظر - عجل الله تعالی فرجه - ظهور فرماید یا توجه بچنین رای - که افترا صریح بر خداوند است - می توان گفت که بر عهده تفضل ائمه ظاهرین علیهم السلام بوده که انفال را بر جوامع بشری و لاقبل بر مسلمین و خصوصا بر شیعیان نشان حلال فرمایند ، زیرا معیشت و بقا آنان بدون انفال ممتنع است ، بلی تحلیل سهم سادات عظام صحیح بنظر نمی رسد چه آنکه این طائفه محترم از

زکات محرومند و خداوند متعال در عوض این حرمان سهمی از خمس را به آنان اختصاص داده است.

و اما وقتی که معتقد هستیم باینکه اسلام دین کاملی است که متکفل سعادت دنیا و آخرت است و مردم را در هرج و مرج و لسو بقدر یک ساعت هم رها و مهمل نمی‌گذارد بدون تردید در ادامه معیشت و اجسرا احکام اسلام و حدود آن در ابواب مختلف و تأمین عدالت اجتماعی، وجود حکومت امری است ضروری چنانکه در نهج البلاغه است:

"ان لا بد للناس من امیر بر او فاجری عمل فی امرته المؤمنین و یتمتع فیها الکافر و یتبلغ الله فیها الاجل و یجمع به الفیئ و یقاتل به العدو و تأمن به السبل و یؤخذ به للضعیف من القوی حتی یتریح یمیر و یتراج من فاجر".

مردم در زندگی دستجمعی ناگزیر از فرمانروا - چه نیکوکار و چه فاسق - هستند، که مؤمنان در زمان فرمانروائی وی به تکلیف الهی خود عمل می‌کنند و کافر هم از حکومت وی بهره‌ور می‌شود و خداوند متعال در مدت امارت وی جامعه را به اجل خود می‌رساند و به واسطه فرمانروای او فیئ جمع آوری می‌شود و با دشمن کارزار می‌گردد و راهبها امن و حق ناتوان از زورمند گرفته می‌شود تا آن زمان که امیر نیکوکار بدرود حیات کند و راحت شود و یا با مرگ امیر فاجر مردم از شروی آسوده شوند.

و در کتاب سلیم بن قیس هلالسی از امیر المؤمنین - علیه السلام - آمده است:

"والواجب فی حکم الله وحکم الاسلام علی المسلمین بعد ما یموت امامهم او یقتل ضالاً کان او مهتدیا، مظلوماً کان او ظالماً، حلال الدم او حرام الدم، ان لا یعملوا عملاً ولا یحدثوا حدثاً ولا یقدموا یداً ولا رجلاً ولا یمیدوا بشیء قبل ان یختاروا لانفسهم اماماً عقیفاً عالماً ورعاً، عارفاً بالقضاة والسنه، یجمع امرهم، و یحکم بینهم، و

یاخذ حق المظلوم من الظالم، و یحفظ اطرافهم و یجسی فیهم، و یتیم حجبهم و جمعتم، و یجسی صدقاتهم...".

در حکم خداوند متعال و اسلام بر مسلمین واجب است بعد از مردن و یا کشته شدن امامشان چه گمراه باشد یا راه یافته، مظلوم باشد یا ظالم، خویش حلال باندیا حرام، هیچگونه عمل و حادثهای انجام ندهند، و دست و پائی نجنبانند، و به یک کلام بهیچکاری شروع نکنند قبل از آنکه برای خود اختیار کنند. امامی عقیف دانا پرهیزکار، آشنای به قضا و سنت، که وحدت آنان را حفظ کند و بینشان داوری نماید و حق مظلوم را از ظالم بستاند و مرزهای کشورشان نگهدارد. و فریضه حج و جمعهدر میانشان بپادارد و فیئ و صدقات آنان را جمع آوری نماید...

مترجم: ملتیی که قربها در ظل یحسوم نظام استبداد، پرورش یافتند، و در سرزمین خفقان اندیشه، رشد و نمو کردند روح انسانیت در برخی از آنان مسخ می‌شود، و به فرومایگی و خواری مبتلا می‌گردید، و مرکوب رام و آرام زمامداران استبداد و استعمار می‌گردند، و بسا که مسکنت و ذلت بر اساس حرکت جوهری، ضمیمه جوهر ذاتشان گردیده، و در نتیجه، مهانیت و دناکت، صورت نمایانیه آنان شده و از سیادت و حکومت و آقائی، استیجاش داشته، بلکه احیاناً از تصور عظیم شدن و عاصمه حکومت را بکف گرفتن، متوحشند، و ظل یحسومی استبداد را برای توجیهه پستی خویش ظل الله! می‌خوانند.

شما خواننده عزیز آشنای با قرآن مجید نیک می‌دانید که نظام استبداد فراعنه مصر آن چنان پیغمبر زادگان صحیح النسب، یعنی بنی اسرائیل را مسخ کرده بود که ذلت و مسکنت طبع زوال ناپذیر آنان شده بود که نه فقط عظمای استبداد را می‌پرستیدند بلکه در مقابل گوساله زرین نیز سجده نمودند و شکفت انگیزتر آنکه وقتی که رهبر نجات بخش حضرت کلیم الله (ع) برای

انشای عظمت و مقاومت در روح آنان، مسئله سرزمین موعود را همراه با کارزار به آنان پیشنهاد کرد، ملکات زبونی و حقارتشان چنان بارز شد که آرزوی عودت به بندگی و پرستش فرعون را نمودند که تورات در باب ۱۴ از سفر اعداد مفصلاً نقل می‌کند که آن چنین است:

"تعامی جماعت آواز خود را بلند کرده فریاد نمودند و قوم در آن شب می‌گریستند و جمع بنی اسرائیل بر موسی و هارون همهه کردند و تعامی جماعت به ایشان گفتند: کاش که در زمین مصر می‌مردیم، یا در این صحرا وفات می‌یافتیم و چرا خداوند ما را به این زمین آورد تا به دم شمیسر بیفتیم و زنان و اطفال ما بیغما برده شود، آیا باز گشتن به مصر برای ما بهتر نیست؟؟!"

تغیر عاقبت طلبها و زبونها! تو گوئی: "حمر مستغرفه فرت من قسوره" اند که از عظمت جمهوری اسلامی ایران رنج می‌برند و در انتظار آغوش ننگ استعمارند و برای سرپوش نهادن روی این فضا حست بی‌شرمانه به خدا و رسول - صلی الله علیه و آله - و قرآن کریم و ائمه اطهار - علیهم السلام - افترا می‌بندند، و تاسیس حکومت الهی را در عصر غیبت جائز نمی‌دانند و بناچار می‌گویند که هرج و مرج بیشتر و فساد گسترده‌تر چون دخیل در ظهور آن حضرت است، باید به آن‌ها تن داد!

گویا آیه توبیح بر فرار از نظام حکومت - که سال سوم هجرت در جنگ احد وقتی مسلمانان خبر شهادت پیغمبر! (صلی الله علیه و آله) را شنیدند، فرار کردند، - به گوششان نخورده و یا خورده و نفهمیده و یا فهمیده‌اند اما عاقبت طلبی و زبونی به آنان تعامی داده است، که می‌فرماید:

"افان ماتوا وقتلوا نقلبتم علی اعقابکم" یعنی اگر پیغمبر بمیرد یا کشته شود شما به هرج و مرج جاهلیت بر می‌گردید؟! "ربنا احکم بیننا و بین قومنا بالحق" "وانت احکم الحاکمین" ادامه دارد